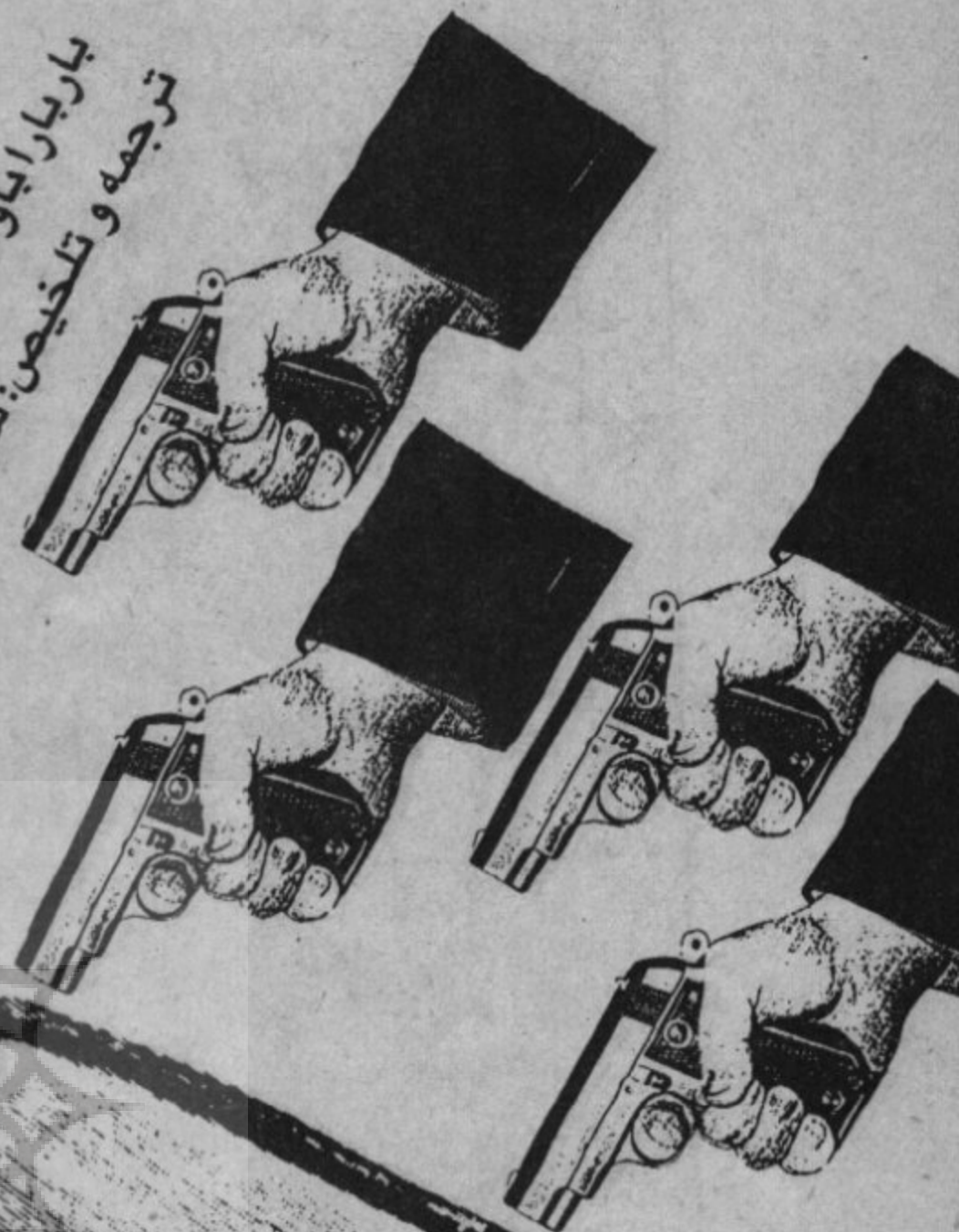


سه ماه پس از به قدرت رسیدن هیتلر، شهر برلن، پایتخت دولت رایش و بسیاری از شهرهای دانشگاهی شاهد به آتش کشیده شدن آثار بسیاری از نویسندگان آلمانی بود. در آن زمان این کتابها را «مضر» تشخیص داده بودند. آلفرد کانتورویچ (Alfred Kantorowicz) تاریخ‌نویس ادبیات درباره کتابسوزان روز ۱۰ ماه مه ۱۹۳۳ چنین می‌نگارد:

«۲۵۰ نویسنده یک نسل سکوت می‌کنند و یا از وطن می‌گریزند. چنین رخدادی در تاریخ بی‌سابقه است. تاکنون کل ادبیات یک

ترجمه و تلخیص: سید سعید فیروزآبادی
(Barbara Baumann)



ادبیات آلمان

ملت این چنین به مخالفت با حکومت نپرداخته بود. ۲۵۰ نویسنده! نویسندگانی که اغلب از شهرت جهانی برخوردار بودند. بسیاری از نویسندگان آلمانی پس از به قدرت رسیدن ناسیونال سوسیالیستها در آلمان آشکارا تهدید به مرگ شدند. بسیاری از این عده این کشور را ترک گفتند و در کشورهای همسایه آلمان سکنی گزیدند، تا بلکه بتوانند بلافاصله پس از پایان این فاجعه دوباره به وطن خود برگردند.

برتولت برشت به سال ۱۹۳۷ در دفاع از این نویسندگان در نشریه «دی نویه ولت بونه» (Die neue Weltbuhne) شعر زیر را انتشار داد:

درباره نام مهاجران:
نامی را که بر ما نهاده‌اند، پیوسته ناثواب می‌دانم: مهاجران.
آنان که کوچ می‌کنند نیز چنین نامی دارند. اما
ما آزادانه مهاجرت نکرده‌ایم، نرفته‌ایم
تا در سرایی دیگر برای همیشه سکنی کنیم.
بلکه گریختیم. ما رانده‌ایم، سوختگانیم.
و هیچ سرایی پذیرایمان نیست.
سرگشته در کنار مرزها به انتظار نشسته‌ایم.
در انتظار روز بازگشت، هر دگرگونی اندک
در آن سوی مرز را می‌بینیم و از هر تازه‌واردی
مشتاقانه می‌جوئیم، از یاد نمی‌بریم و تسلیم نمی‌شویم
و نمی‌بخشیم آنچه را که بر ما رفته است.
آه، سکوت ساعت ما را به اشتباه نمی‌افکند! ما فغان

پژوهشگاه علوم انسانی و
پرتال جامع علوم

اردوگاهها را می‌شنویم. ما خود نیز شایعاتی هستیم که از مرزها می‌گذریم. هر یک از ما که با کفشهای پاره از میان جمع می‌گذرد، شاهدهی بر ننگی است که دامن موطنمان را آلوده است.

اما از ما هیچ یک در اینجا نخواهد ماند. حرف آخر هنوز به زبان نیامده است:

مهاجران سیاسی آلمان نخست به کشورهای همسایه آلمان همچون سوئیس، فرانسه، کشورهای اسکاندیناوی، چکسلواکی و

می‌کردند. طی سالهای ۳۵ - ۱۹۳۳ نشریه «نویه دوپچه بلر» (Neue Deutsche Blatter) به مدیریت ویلاندر هرتس فلد (Wieland Herzfeld)، آنازگرس (Anna Segehrs) و اسکار ماریاگراف (Oskar Maria Graf) منتشر شد. در نخستین شماره این نشریه عبارت زیر درج شده بود:

«آنکه می‌نویسد، درگیر با زندگی است. این نشریه قصد آن دارد که همه همکارانش را بر آن دارد که رویه مشترکی پی گیرند و خوانندگان را نیز به فعالیت بکشاند. هدف مبارزه با فاشیسم، با

در دوره تبعید (۱۹۳۳ - ۴۵)

شوروی رفتند. با شعله ور شدن آتش جنگ جهانی دوم در ۱۹۳۹ وضعیت این مهاجران دائماً مخاطره‌آمیزتر می‌شد. اغلب این عده تا دریافت روآید و خرید بلیط کشتی برای گریختن به آمریکا وضعیت اسفناکی داشتند. قاره آمریکا به دلیل آنکه مستقیم با جنگ درگیر نبود، امن‌ترین نقطه محسوب می‌شد و به همین دلیل بسیاری از مهاجران از سال ۱۹۴۰ به این قاره پناه بردند.

علیرغم مشکلات فراوانی که مهاجرین با آنها روبرو بودند، ادبیات آلمان در این دوره نیز فعال بود و بسیاری از آثار این دوره بعدها در دهه ۵۰ از شهرت برخوردار شدند. دسته‌بندی آثار ادبی این دوره بسیار دشوار است، زیرا شیوه زندگی نویسندگان آلمانی و درگیرهای آنان با مسایل مطرح در آن زمان تفاوت‌های بسیار داشته است. اما آنچه که در تمامی آثار این دوره مشترک است، مخالفت و مبارزه بی‌هیچ نشانی از سازشکاری با هیتلر و ناسیونال سوسیالیسم است.

این وحدت نظر تأثیرات گوناگونی در پی داشت؛ برخی نویسندگان انزوا گزیدند و از فرط ناامیدی خودکشی کردند. برخی دیگر به فعالیتهای سیاسی پرداختند و تلاش کردند، نظر جهانیان را به وضعیت وخیم آلمان جلب کنند و در این راه دست به تبلیغات ضد فاشیستی زدند. در شهرهای پراگ و آمستردام به ترتیب انتشارات مالیک (Malik) و کوریدو (Querido) تأسیس گردید. هر دو این بنیادها آثار آلمانی انتشار می‌دادند. اغلب رمانهای دوره مهاجرت در انتشارات کوریدو نشر یافتند.

در نخستین سالهای مهاجرت، مهاجران نشریاتی نیز چاپ

بهره‌گیری از سخن نقادانه ادبی است. (...)

بی‌طرفی وجود ندارد. برای هیچ کس حداقل برای نویسنده امروز تنها نوشته‌ای با اهمیت است که ضد فاشیسم باشد.

نشریه داس ورت (Das wort) نیز به مدیریت برتولت برشت، لیبون فولشت و انگگر (Lion Feuchtwanger) و ویلی بردل (Willi Bredel) در مسکو انتشار می‌یافت. کلاوس مان

(Klaus Mann)، فرزند توماس مان، در آمستردام کوشید که

نویسندگان مهاجر را به جنبش وادارد و امکان نشر آثارشان را در

خارج فراهم کند. چند نویسنده به همکاری با نشریه دی زاملونگ

(Die Sammlung) پرداختند، این نشریه به پیشنهاد کلاوس مان

تأسیس شده بود و بین سالهای ۳۵ - ۱۹۳۳ به فعالیت خود ادامه

داد. به دلیل مشکلات و ویژگیهای صرفاً سیاسی این نشریه، توماس

مان، آلفرد دوبلین (Alfred Doblin) و اشتفان تسویگ

(Stefan Zweig) از این نشریه کناره گرفتند. توماس مان بعدها در

طی ۵۵ مصاحبه بین سالهای ۴۵ - ۱۹۴۰ که از رادیو بی‌بی‌سی

انگلیس پخش شد، تلاش فراوانی برای بیداری ملت آلمان نمود.

هاینریش مان (Heinrich Mann)، برادر توماس مان، با

سختی فراوان به شهر نیس فرانسه گریخت. وی در دوره مهاجرت

خود به کار نویسندگی ادامه داد و در طی این مدت بزرگترین حامی

جبهه ملی آلمان شد. این جبهه اتحادیه جبههای بورژوا،

سوسیالیستها و کمونیستها بود. هاینریش مان تحت تأثیر تفکر عصر

روشنگری و اومانیزم بود و علاقه وافری به تاریخ فرانسه داشت.

بسیاری از نویسندگان مهاجر در این دوره پناه به تاریخ برده



بودند و به همین دلیل رمانهای تاریخی فراوانی در دوره مهاجرت نگاشته شد. هاینریش مان رمان «ایام جوانی هنری چهارم» (۱۹۳۵) را در زمان جمهوری وایمار با مطالعه منابع بسیار آغاز کرده بود. گئورگ لوکاچ (Georg Lukas)، منقد ادبیات آلمان، این رمان را برترین رمان تاریخی می‌داند. نویسنده در این رمان از زاویه‌های دید گوناگون به حکایت زندگی هنری چهارم (۱۶۱۰ - ۱۵۵۳) می‌پردازد، این امپراتور به عنوان شاگرد فیلسوف فرانسوی، مونتانیه، قصد داشت، کشور خود را بر پایه آرا و افکار سوسیالیستی و اومانیستی بنا کند. علاوه بر این رمان یاد شده به شیوه‌ای تمثیلی بیانگر بسیاری از کشتارهای دولت ناسیونال سوسیالیست آلمان است.

یکی دیگر از رمانهای دوره مهاجرت رمان چهار بخشی «یوسف و برادرانش» اثر توماس مان است. موضوع این رمان برگرفته از واقعه‌ای تاریخی و با الهام از انجیل و اسطوره است. توماس مان این اثر را در دوره‌ای نسبتاً طولانی به هنگام مهاجرت نگاشته است. بخش اول، داستان یعقوب در ۱۹۳۳، بخش دوم، یوسف جوان در ۱۹۳۴، بخش سوم، یوسف در مصر در ۱۹۳۶ و یوسف روزی‌رسان در ۱۹۴۳ به رشته تحریر درآمد. این نویسنده در این رمان پر حجم که در موقعیتهای گوناگون مهاجرتش نگاشته شده بود، از گوته الهام گرفته بود. گوته درباره داستان یوسف چنین گفته بود:

«این داستان طبیعی از ظرافتی بسیار برخوردار است، اما به نظر کوتاه می‌رسد و حس می‌شود که باید آن را گرد آورد.»
توماس مان یوسف را در تثلیث به عنوان میانجی بین اسطوره و واقعیت تاریخی نشان می‌دهد. علاوه بر رمانهای تاریخی، بسیاری از آثار دوره مهاجرت، خود این دوره را به عنوان موضوع برگزیده‌اند. رمان آتشفشان (Der Vulkan) از جمله همین رمانهاست. کلاوس مان، نویسنده رمان یاد شده، پس از تلاش‌های ابتدایی‌اش برای ایجاد وحدت بین مهاجرین دچار ناامیدی شد و رو به نوشتن این رمان آورد. داستان این رمان در شهر پاریس اتفاق می‌افتد، نویسنده کوشیده است، تجربه دوره مهاجرت را به صورت واقعی خود یعنی پریشانی، غم و ناامیدی به قالب نثر درآورد و وضعیت آن زمان آلمان را به صورت آتشفشانی در حال انفجار از درون نشان دهد.

«سالن انتظار» رمان چهار بخشی اثر لیون فویشت وانگر (Lion Feucht Wanger) از جمله همین آثار است. این نویسنده در سال ۱۹۳۳ برای سخنرانی از آلمان خارج شده بود و به آلمان بازنگشت، تا ۱۹۴۰ در فرانسه زندگی می‌کرد ولی در همین سال

پس از اشغال فرانسه و فرار از اردوگاه اسرا از طریق اسپانیا به بریتانیا مهاجرت کرد. اشخاص رمان سالن انتظار ارتباط نزدیکی با زمان خود دارند. فویشت وانگر در این رمان که بیشتر شبیه نوعی خاطرات شخصی است با لحنی طنزآمیز و تلخ به توصیف آغاز حکومت ناسیونال سوسیالیستها می‌پردازد. در بخش دیگری از این رمان به نام فرزندان اوپن‌هایم وی زندگی خانواده‌ای یهودی و سرمایه‌دار اهل برلین را توصیف می‌کند و سرانجام این خانواده را به عنوان نمونه‌ای از یهودیان به نثر می‌کشد.

آخرین بخش این رمان مهاجرت، در شهر پاریس و اوایل سال ۱۹۳۵ رخ می‌دهد و به توصیف زندگی مهاجران می‌پردازد. فویشت وانگر درباره این اثر می‌گوید: «موضوع این رمان پیدایش مجدد وحشیگری در آلمان و برتری موقت آنان بر خرد است. هدف این رمان نمایش این دوره سخت و گذرا، و تیره و تاریک‌ترین دوره تاریخ آلمان پس از جنگهای سی ساله است.»

آنا زگرس (Anna Segehrs) که در سال ۱۹۳۳ به فرانسه گریخت و بعد به مکزیک مهاجرت کرد، از نویسندگان فعال و سیاسی دوره مهاجرت بود. رمان عبور (Transit) که در سال

• هیچ اثر هنری، جز برای انسان و در مورد انسان نوشته نشده است و از آن جا که ماهیت آثار هنری را فرا رفتن از روز مرگی و کشف و تحلیل لایه های زیرین زندگی شکل می دهد، اثر هنری نمی تواند تنها برگردانی از حوادث رفته بر انسان باشد، اما می تواند آینه ای باشد تا آدمی ابعاد پنهان و آشکار وجودی خویش را در آن یافته و به درکی اصیل از خویش دست یابد.

بصورت قطعه ای از کل بیان کرد. نویسنده با لمس دنیا می تواند به واقعیت نزدیک شود و گوشه هایی از وضعیت جامعه را نشان دهد. رمان صلیب هفتم نیز گوشه هایی از زندگی گئورگ هایزler را توصیف می کند.

توماس مان در دوره مهاجرت پیوسته سرگرم آثار گوتته بود و علاقه داشت که خود را دنباله روی گوتته بداند. رمان لوته در وایمار (Lotte in Weimar) داستان ملاقات گوتته با زنی پیر بنام شارلوتته بوف است. این اثر شباهت بسیاری با کتاب «آلام و رتر جوان» (Die Leiden des Jungen Werthers) و قهرمان آن لوته دارد. توماس مان با طنز در این رمان که خود نام «کمدی روشنفکران» را بر آن نهاده بود، به تلفیق تخیل و واقعیت، هنر و زندگی، آگاهی و شناخت می پردازد. وی در دوره مهاجرت رمان دکتر فاستوس را نیز به رشته تحریر درمی آورد. سرگذشت زندگی آدریان لورکن (Adrian Leverkühn)، آهنگساز آلمانی، در این کتاب از دید یکی از درستانش تعریف می شود. نویسنده خود درباره این رمان می گوید:

«من «رمان عصر» خود را می نگارم، رمانی در قالب داستان زندگی گناه آلود و مخاطره آمیز، یک هنرمند.»

در رمان دکتر فاستوس زمانها با هم درمی آمیزند و توماس مان با بهره گیری از توصیف ادبی به تشریح پدیده فاشیسم و تأثیر آن بر زندگی یک هنرمند می پردازد. علاوه بر رمانهای تاریخی و رمانهایی که دوره مهاجرت را موضوع خود قرار می دادند، عده ای دیگر نیز برای گریز از این حالت آثاری انتشار می دادند.

هرمان هسه (Hermann Hesse) بین سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۲ به نگارش رمان بازی با مهره های شیشه ای پرداخت. این رمان توصیف زندگی یوزف کنشت است. قهرمان این رمان پا از دایره زمان فراتر می نهد و با نگرشی انسانگرایانه خویشتن را در برابر تمامی ارزشهای فرهنگ بشری مسؤل می داند و تلاش می کند، جهان را بر پایه معنویات حفظ کند. در این رمان به بحث درباره قالبهای وجود آدمی که به هیچ زمان خاصی تعلق ندارد، پرداخته می شود.

رمان «ستاره آنکه هرگز زاده نشد» نوشته فرانتس ورفل (Franz Werfel) نیز حالتی آرمانگرایانه دارد. این داستان به سال ۱۹۴۶ در هنگام مهاجرت نویسنده به آمریکا نوشته شده و الهام گرفته از رمانهای عصر باروک آلمان است. زمان این رمان سه روز از سال ۱۰۱۹۴۵ می باشد و راوی این داستان در طی این سه روز درمی یابد که بشر علیرغم پیشرفتهای تمدن تغییری نکرده است.

اشتفان تسویگ (Stefan Zweig) در رمان جهان دیروز، خاطرات یک اروپایی، (۱۹۴۲) دیدگاههای عصر اومانیسم را به

۱۹۴۴ ترجمه های اسپانیوی و انگلیسی و در سال ۱۹۴۸ اصل آلمانی آن انتشار یافت، مشاهدات زگرس در مارس پیش از عزیمت او به مکزیک است. موضوع اصلی این رمان گذرنامه ای است که بدون آن انسان بی هویت می شود. نویسنده در عین حال به شرح وضعیت فراریان از آلمان می پردازد. بیگانگی فزاینده، تصویر غمبار و پوچی وضعیت زندگی این عده، یادآور آثار فرانتس کافکا است.

ارنست تولر (Ernst Toller) در ۱۹۳۳ خاطرات خود را در رمانی به عنوان جوانی در آلمان منتشر می کند، وی در این اثر همدردی خود را با وضعیت اسفبار مردم آلمان ابراز می کند.

تسرس و نکبت رایش سوم (Furcht und Elend des Dritten Reiches) اثر برتولت برشت نیز همچون رمان تولر در ارتباط نزدیک با عصر خود است. برشت به هنگام اقامت در دانمارک، ۲۴ صحنه این اثر را نگاشت. این صحنه ها گرچه از نظر موضوعی ربطی به هم ندارند، اما به گونه ای خاص جزئیات واقعی زندگی در آلمان را نشان می دهد.

این اثر در ابتدا برای اجرا در تئاتر نوشته شده بود و عنوان قبلی آن «آلمان - داستانی تفرانگیز» بود. برشت این عنوان را با الهام از هاینریش هاینه که در سال ۱۸۸۴ به عنوان تبعیدی در پاریس کتاب «داستان زمستانی» را نگاشته است، انتخاب کرده بود.

رمان دیگری به نام «صلیب هفتم». (Das siebte kreuz) اثر آنا زگرس به موفقیتی جهانی دست می یابد. زگرس در این اثر فرار کمونیستی را از اردوگاه اسرا توصیف می کند. هایزler قهرمان این داستان پس از فرار از اردوگاه درمی یابد که این فرار پایانی ندارد و جهان پیرامون او به «سیستم زنده ای از تله ها» تبدیل شده است. همبستگی و همیاری کارگران با او به دقت توصیف شده است. هماهنگی و جریان سیال ذهنی و خاطرات گذشته، تصویری واقع گرایانه از آلمان را نشان می دهد. این اثر را آنا زگرس در زمان مهاجرت خود به مکزیک نگاشته است.

در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ نشریه داس ورت (Das Wort) که در مسکو انتشار می یافت به مسأله اکسپرسیونیسم در آثار جدید پرداخت. بحث رئالیسم کمونیستی نیز از دیگر مباحث مطرح شده در این نشریه بود. نامه های آنا زگرس و گئورگ لوکاج در همین موضوع مسأله فرمالیسم و واقعیت در ادبیات را مطرح می کنند. لوکاج عقیده داشت که نویسنده باید به تشریح وضعیت جامعه بپردازد. آنا زگرس نیز به شیوه جدید توصیف جان دوس پاسوس (John Dos Passos) (۱۸۹۶ - ۱۹۷۰)، نویسنده آمریکایی اشاره می کرد و بر این عقیده بود که وضعیت جامعه را اغلب می توان

• در بسیاری از داستانهای کوتاه جنگ، شخصیتی که گذشته ای غیر اخلاقی و ضدارزش را با خود یدک می کشد، با انتخاب شهادت چهره ای انسانی و حماسی از خود به جای می گذارد.

• به نظر می رسد کمتر داستانی در ادبیات جنگ یافت می شود که تفسیر و تعبیرهای مختلفی را برتابد و یا اساساً پیچیدگی ساختاری آن خواننده را به تفکر و تکاپو وادارد.

تصویر می کشد، دیدگاههایی که دو جنگ جهانی همگی آنها را با شکست مواجه کرده است. در این رمان ایمان به نیروی پیوند بخش ملل، معنویات و امید به اروپای متحد فاشیسم در آلمان را از بین می برد.

آلفرد دوبلین (Alfred Doblin) نیز در دوره مهاجرت کتاب «سفر سرنوشت» را می نگارد. وی در این کتاب می کوشد، تجارب و وقایع زمان را قابل لمس سازد. وی از نخستین کسانی بود که به آلمان بازگشت تا در بازسازی فرهنگی این کشور همیاری کند. وی در همین مورد می گوید:

«بازسازی شهرها بسیار ساده تر از درک چگونگی این ویرانیهاست.» اما هاینریش مان در مقاله «بررسی یک دوران» (۱۹۴۵) نتیجه گیری بهتر و ژرفنگرانه تری را عنوان می دارد:

«به عقیده من کمک واقعی برای ادامه حیات بدون وجدان و احساس تردیدآمیز است.»

فرانک تیس (Frank Thiess) در سال ۱۹۳۳ اصطلاح «هجرت درونی» را مطرح کرد. منظور از این نوع هجرت وصف حال نویسندگانی بود که پس از ۱۹۳۳ در آلمان ماندند و هجرت معنوی را برگزیدند. درحالی که مهاجرین اغلب درگیر مشکلات زبانی در کشورهای بیگانه بودند و جدایی خود از ملت آلمان را حس می کردند، نویسندگان ساکن آلمان و مخالف حکومت ناسیونال سوسیالیستها اغلب دچار ممنوعیت قلم و انتشار می شدند. علیرغم این دشواریها چند اثر در دوره هجرت درونی نگاشته و منتشر شدند. این دسته نویسندگان موضوعات تاریخی و مذهبی را ترجیح می دادند، مشهورترین رمانهای این دوره شیطان بزرگ و دادگاه (۱۹۳۵) و عروسی ما گدبورگی (۱۹۳۸) به ترتیب نوشته نویسندگان کاتولیک ورنر برگن گرون (Werner Bergengrun) و گرترود فون لفورت (Gertrud von Le Fort) می باشند.

نویسندگان پروتستان نیز در این دوره آثاری نگاشته اند که از آن میان می توان به رمان «پدر» نوشته یوخن کلپر (Yochen Klepper) (۱۹۴۲ - ۱۹۰۳) و «کلیسای میرا» نوشته ادسارد شاپر (Edzard Schaper) اشاره کرد. راینهولد اشنايدر (Reinhold Schneider) در رمان «لاس کازاس پیش از کارل پنجم» سرنوشت ملتی گریزان، سرخپوستان آمریکای جنوبی، را به رشته تحریر می کشد. فرانک تیس در رمان دولت شیاطین (۱۹۴۱) به شیوه ای استعاری حکومت رایش را به دولت شیاطین تشبیه می کند. گوتفرید بن (Gottfried Benn) و ارنست یونگر (Ernst Yunker) بعدها به جمع مهاجرین درونی می پیوندند. رمان «صخره های مرمرین» (۱۹۳۹) اثر یونگر نیز مخفیانه ناسیونال

سوسیالیسم را به باد حمله می گیرد.

در ۱۹۳۴ در شهر آمستردام «اپرای سه پولی» برشت که برداشتی حماسی از اپرای سه پولی قدیمی است، منتشر می شود. برشت فن فاصله گذاری نمایشهایش را در این رمان نیز بکار می گیرد. وی در دوره مهاجرتش - بخصوص در آمریکا - مهمترین نمایشنامه هایش را می نگارد و نظریه اش پیرامون تئاتر حماسی را که در ۱۹۴۹ با عنوان «ارغنون کوچک» در نشریه زین اوند فرم (Sinn und form) منتشر می کند. برشت خود را کارگردان تئاتر می دانست و آرزو داشت که نمایشهایش آمیزه ای مؤثر از علم و عمل باشد. وی از هر گونه تخیل و توهم پردازی پرهیز می کرد و تماشاگر را به مشاهده نقادانه و به ویژه اظهارنظر انتقادی فرا می خواند. وی شیوه ای را که از آن برای زدودن توهم از ذهن خواننده بهره می جست، فن فاصله گذاری نامید. برشت در پی تغییر در مسایل معمول بود. نمایشهای او با میان پرده و سرود قطع می شدند و اغلب ناپیوسته با یکدیگر که از جنبه زمانی با هم فاصله زیادی داشتند، تشکیل می شدند. برای مثال می توان از نمایشهای فرزندان ننه کارار و زندگی گالیله نام برد. بازیگران نیز باید فاصله ای آگاهانه از نقش خود داشته باشند. در تک گفتار نمایش زن خوب ایالت سچروان می شنویم:

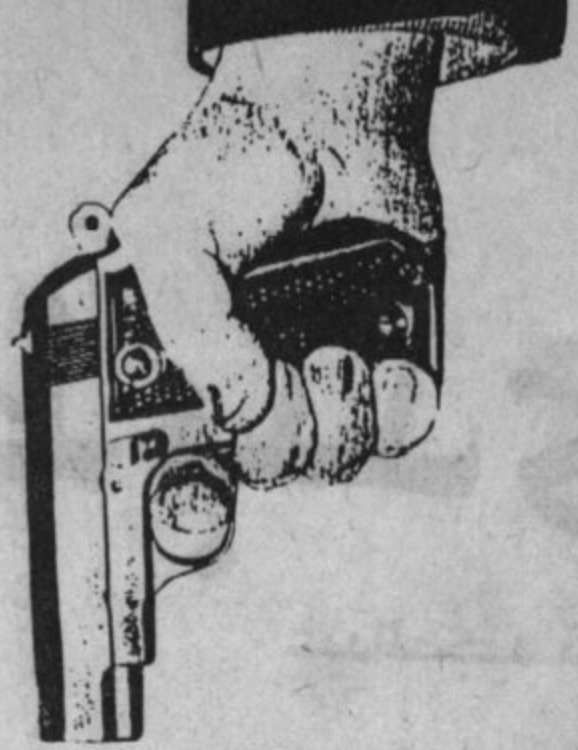
«ما خود ناامید و سرخورده ایم
پرده بسته و پرستشها بی پاسخ.»

برشت تفاوت بین تئاتر «دراماتیک» و «حماسی» را چنین بیان

می کند:

«تماشاگر تئاتر دراماتیک می گوید: بله، من هم همین احساس را دارم - این گونه هستم - این که طبعی است - همیشه وضع به همین منوال خواهد بود. - رنج این انسانها چون ناگزیرند مرا به لرزه می اندازد. این هنر بزرگی است. - همه ماجرا قابل درک است. من با آنانی که می گریند، گریه ساز می کنم و با آنانی که می خندند، لب به خنده می گشایم.»

تماشاگر تئاتر حماسی می گوید: فکرش را نکرده بودم - خیلی جالب است، اما باور کردنی نیست. - باید تمام شود. - رنج این انسانها به دلیل آنکه راه گریزی دارند، مرا می لرزاند. - این هنر بزرگی است: هیچ بخشی از ماجرا قابل درک نیست. - من به حال آنانی که می خندند، می گریم و به حال آنانی که می گریند، می خندم. - فرزندان ننه کارار (که در سال ۱۹۴۱ برای نخستین بار در شهر زوریخ اجرا شد) داستانی از جنگهای سی ساله است. برشت در ۱۲ تصویر زندگی کوراژ دستفروش را تشریح می کند. موضوع این نمایش برگرفته از کتاب سیمپلی سیمپلس (سادگیها)



(Simplicissimus) نوشته کریملزهاوزن در عصر باروک است. مادر کوراژ می‌داند که در جنگ نیز باید کسب درآمد کند. او با پسرانش ایلیف (Eilif)، شوایتزر کاز (Schweizer Kas) و دختر لالش کاترین در پی نیروهای نظامی راه می‌افتد و کالاهای مورد نیاز سربازان را می‌فروشد. برشت در این نمایش خود تاریخ را نشان نمی‌دهد، بلکه از پس زمینه آن تاریخ مردم عادی را توصیف می‌کند. مادر کوراژ در این جنگ هر سه فرزندش را از دست می‌دهد، اما از این همه هیچ نمی‌آموزد. چرخ دستی‌اش را برمی‌دارد، به راه ادامه می‌دهد و می‌گوید:

«خدا کند بتوانم چرخ دستی را تنهایی هم راه ببرم. راه که می‌رود، آخر داخلش هم دیگر چیز زیادی نیست. دوباره باید کار و کاسبی را شروع کنم.»

برشت عقیده داشت که بیننده باید بیاموزد و نه اشخاصی که در صحنه توصیف می‌شوند. در تئاتر او جریان ماجرا با شعرهای میان پرده‌ای که نه تنها ماجرا را روشن و تفسیر می‌کنند، بلکه تفسیری جدید را نیز ارائه می‌دهند، دائماً قطع می‌شود.

نخستین تألیف «زندگی گالیله» به هنگام اقامت برشت در

دانمارک نگاشته شد و برای نخستین بار در ۱۹۴۳ در تئاتر شهر زوریخ اجرا گردید. برشت نیز همچون دیگر نویسندگان بازگشتی به تاریخ داشت. وی با این نمایشنامه و بهره‌گیری از داستان زندگی گالیله، فیزیکدان ایتالیایی (۱۶۴۲ - ۱۵۶۴) مسأله مسئولیت نویسنده در پیشگاه بشریت را مطرح می‌کند. گالیله با آزمایشهای خود کشف کرد که نظریه کوپرنیک صحیح است. وی با این کشف درگیر تضاد با اعتقادات کلیسا مبنی بر مرکزیت زمین شد. در نهایت گالیله نظریه خود را باطل شمرد تا از دادگاه تفتیش عقاید در امان ماند و در آرامش به تحقیق بپردازد. ظاهراً برشت در این اثر وضعیت گالیله را با وضعیت دانشمندان آلمانی پس از به قدرت رسیدن هیتلر مقایسه کرده بود.

نمایش «زن خوب ایالت سچوان» نیز حالتی تمثیل‌گونه دارد. عنوان قبلی این نمایش که به عمد نیز برشت آن را برگزیده بود، «کالای عشق» بود. سه خدا می‌خواهند در جهان انسانی خوب بیابند. شن ته (Shen Te) که زن بدکاره‌ای است، تنها انسان خوب این دنیاست. خدایان با تأمل مقداری پول به وی می‌دهند تا بتواند مغازه سیگارفروشی بازکند. شن ته تنها با یافتن «من دوم» است که می‌تواند خوب بماند. این من دوم پدر خشن و پسرعمو شوی تا است که از او در برابر دیگران مراقبت می‌کند. در پایان نمایش شن ته در دادگاهی که رئیس آن یکی از خدایان است، به صدای بلند می‌گوید:

آری من هستم، شوی تا و شن ته، هر دو.
تنها فرمان شما،

خوب بودن و با این حال زیستن،
مرا همچون صاعقه‌ای دو پاره کرده است
نمی‌دانم چگونه می‌شود با دیگران خوب بود
و با خود نبود.

به دیگران و خودم یاری کردن برایم دشوار است! نیاز بیش از

حد

ناامیدی بیش از حد! (...)

خدایان، برای نقشه‌های بزرگ شما
من انسان فقیر بسیار کوچک بودم.

بالاخره جنگ خانمانسوز دوم جهانی در ۱۹۴۵ خاتمه یافت، بسیاری از نویسندگان به وطن خود بازگشتند و به همان گونه که وظیفه و مسئولیت نویسنده است به توصیف آنچه که دیده بودند، به توصیف ویرانیه‌ها و نابسامانیهای ناشی از جنگ پرداختند و ادبیاتی را بنیان نهادند که به «ادبیات ویرانه‌ها» شهرت یافت. □

